

پیشگفتار مازیار رازی به «چه باید کرد» اثر لنین

یکی از بحث انگیزترین مباحث تنوریک در مورد سازمانیابی جنبش کارگری، جزوه «چه باید کرد» لنین بوده است. اساس نظری چه باید کرد، چگونگی غلبه بر وضعیت نامساعد در درون یک جامعه اختناق آمیز (روسیه تزاری) در راستای سازماندهی انقلاب کارگری بود. اما برداشت های اشتباه و انحرافی از این نوشته توسط گرایشات موجود جنبش کارگری ارانه داده شده است که نظریه لنین را مورد تحریف قرار داده است.

در درون جنبش کارگری ایران گرایشاتی هستند که راه ساختن تشکیل حزب لنینیستی را مسدود می کنند. این ها عموماً به شکل دو طیف (که در مقابل یکدیگر قرار گرفته؛ اما عملاً دو روی یک سکه هستند)؛ پدید می آید. سکه ی دو سویه ای به نام «رادیکالیزم خرده بورژوایی».

طیف اول، کسانی هستند که روند حزب سازی را موکول به یک آینده بسیار دور و نامعلوم دانسته که الزاماً بایستی از بستر تحولات جبری در درون جنبش کارگری پدید آید. برخی از این طیف، زیر فشارها ناشی از اختناق و سرکوب، مطالبات خود را تغییر داده و به اصطلاح "منطبق با وضعیت موجود" می کنند (تا مورد سرکوب قرار نگیرند). گرچه آنان به ظاهر از مدافعان کارگران نمایان می گردند و از حقوق صنفی آنان حمایت می کنند؛ اما دچار لغزش فرصت طلبانه شده و افق فعالیت خود را در درون نظام سرمایه داری می بینند (سندیکالیست های راست). بخشی دیگر از همین

دسته برای متمایز نشان دادن خود از گرایش های سندیکالیستی راست؛ دست به طرح شعارهای به اصطلاح «رادیکال» و «ضد سرمایه داری» زده و ضدیت خود با تشکیل حزب لنینیستی، را با نقد به نظریات تحریف شده از مواضع لنین؛ به نمایش می گذارند. این عده خود را از یکسو فرای گرایشات سندیکالیستی، و سوی دیگر فرای احزاب سنتی پنداشته و در واقع خود به فرقه ای ضد حزب لنینیستی مبدل گشته اند (سندیکالیست های چپ، آنارشیست ها و برخی از آنارکوسندیکالیست ها).

طیف دوم؛ احزابی هستند که دچار انحراف قیم مآبانه شده و حزب و سازمان «کارگری» و «کمونیستی» خود را جدا از طبقه ی کارگر نقداً ساخته و از کارگران می خواهند که برای حل معضلات خود به آن ها بپیوندند (احزاب چپ سنتی). این دسته با سوء استفاده از تئوری لنینیستی و برداشت غیرواقعی و غیراصولی از حزب لنینیستی؛ به ایجاد احزاب بورکراتیک، فرقه گرایانه و بی ارتباط با جنبش کارگری دست زده، و به شکل دیگری راه ساختن حزب پیشتاز کارگری را مسدود کرده اند. این طیف نیز به همان شکلی که گرایش ضد «تحزب گرایی» به تدارک حزب پیشتاز کارگری لطمه می زند، و با ایجاد سکت های بورکراتیک با نام «کارگری» و «کمونیستی»، در مقابل ساختن حزب پیشتاز کارگری قرار گرفته است.

گرچه این دو طیف به ظاهر در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند، اما وجه مشترکی با هم دارند: ضدیت شان علیه حزب لنینیستی. اولی با الگو قرار دادن طیف دوم به عنوان حزب لنینیستی و چند نقل قول از «چه باید کرد» لنین (آگاهی از بیرون به درون طبقه)؛ حزب پیشتاز کارگری را در کل مردود اعلام می دارد؛ و دومی با متهم کردن طیف اول به نپیوستن به احزاب خود ساخته شان، آن ها را تحت فشار سیاسی قرار می دهند.

انتقاداتی که مخالفان و مدافعان دروغین حزب لنینیستی نسبت به «چه باید کرد» و نظریات لنین طرح می کنند از قرار زیر است:

۱- حزب پیشتاز عموماً متشکل از «روشن فکران» است. زیرا این حزب معتقد است که کارگران خودشان قادر به تکامل آگاهی سوسیالیستی نمی باشند. آگاهی سوسیالیستی الزاماً باید همیشه توسط روشن فکران بورژوا به درون جنبش کارگری وارد گردد.

۲- حزب پیشتاز متشکل از عده ای «انقلابیون حرفه ای» در تمایز با احزاب توده ای کارگری است.

۳- حزب پیشتاز هرگونه حرکت خود به خودی کارگران را مردود می داند و همواره از «انقلاب» سازمان یافته شده سخن به میان می آورد.

۴- حزب پیشتاز دمکراتیک نیست و دارای سلسله مراتب بورکراتیک (کمیته مرکزی، رهبری، کنگره و اقلیت و اکثریت) است، و به ساختار «شورایی» اعتقاد ندارد.

در این پیشگفتار کوشش می شود که به نکات بالا که در اغلب نوشتجات مخالفان حزب لنینیستی (سندیکالیست های چپ و راست) و مدافعان دروغین حزب لنینیستی (احزاب سنتی) استناد می شود؛ پاسخ داده شود. مطالعه چه باید کرد لنین برای نسل جوان در راستای سازماندهی انقلاب کارگری آتی، با توجه با مسایل زیر ضروری است.

نقش روشن فکران و آگاهی از بیرون به درون طبقه

پیش از برخورد به این موضوع؛ باید یک نکته مهم را تاکید کرد که به غیر از جزوه ی «چه باید کرد» (۱۹۰۲) در هیچ نوشتار و گفتار دیگری (چه پیش و چه پس از نگاشتن این جزوه) اشاره ای به این موضوع در نوشتار لنین نشده است. پرسیدنی است که چرا مخالفان (و مدافعان دروغین) لنین تنها به این نوشته اشاره می کنند؟ برای نمونه چنان چه پس از نوشتن جزوه در ۱۹۰۲؛ لنین صحبت دیگری کرده باشد؛ آیا جا ندارد که اشاره شود که: «موضع لنین در سال ۱۹۰۲ چنین بوده

اما پیش و پس از این جزوه موضع دیگری داشته است!"؟ چنان چه انگیزه دیگری در کار نباشد، چرا این گونه مغرضانه صرفاً بر روی این جزوه تأکید می گردد و نه سلسله تحولات نظری لنین در مورد حزب پیشتاز کارگری؟ از مخالفان (و مدافعان دروغین) نظریه حزب لنینیستی، درخواست می شود که یک مورد دیگر از این طرز تفکر لنین، را استناد کنند.

واقعیت اینست که نظریه منعکس شده در چه باید کرد، ابتدا، توسط «ویکتور آدلر» در برنامه «هاینفلد» سوسیال دمکراسی اتریش و سپس توسط «کارل کانوتسکی» مطرح شد. این نظریه، مفهوم اساسی نظریه سازماندهی در بین الملل دوم بوده است. برای آشنایی با این نظریه دو نقل قول از مقالات کانوتسکی در زیر آورده می شود:

"چنان چه سوسیالیزم نخواهد ساده نگر و از لحاظ سیاسی بی تأثیر باشد، بایستی مناسبات اجتماعی با کلیه مسائل پیچیده آن درک شود... بنابر این پرولتاریا نمی تواند نزد خود سوسیالیزم زنده ای بسازد. این سوسیالیزم باید توسط اندیشمندانی که مجهز به کلیه ابزار علمی بورژوائی، نقطه نظری پرولتاریا اتخاذ می کنند و از این نقطه نظر بینش اجتماعی پرولتاری نوین را گسترش می دهند، برای این طبقه آورده شود. چنان که اکثر این افراد برخاسته از بورژوازی بوده، که جنبش ناآگاه پرولتاریا را به یک جنبش آگاه و مستقل تبدیل کرده اند، و بالاخره به این ترتیب سوسیال دمکراسی را مهیا و پی ریزی کردند." (۱۷ آوریل ۱۹۰۱)

مضافاً بر این، وی در مقاله ای دیگر چنین نوشت:

"بنابر این آگاهی سوسیالیستی آن است که از خارج وارد مبارزه طبقاتی پرولتاریا گردد، و نه چیزی که به صورت نطفه ای از خود این مبارزه طبقاتی رشد کرده باشد."^۱

^۱ - "تجدید نظر در برنامه سوسیال دمکراسی در اتریش"، نشر عصر جدید، سال ۲۰، جلد اول، شماره ۱۸ اکتبر ۱۹۰۱، صفحات ۸۰-۷۹.

در این جا باید تذکر داد که مارکسیست های آن دوره؛ کارل کائوتسکی را به عنوان «پاپ» تنوری های سوسیالیستی می شناختند. به حق، او سهم بزرگی در تکامل تنوری های مارکسیستی ایفا کرده بود. او سردبیر نشریه تنوریک حزب سوسیال دمکرات آلمان، "زمان نو" و هم چنین نویسنده کتاب معتبری تحت عنوان "دکترین کارل مارکس" (خلاصه ای از جلد اول سرمایه) بود. این کتاب نهایتاً به ۱۸ زبان مختلف ترجمه شد. بدیهی است که لنین جوان نیز تحت تأثیر عقاید او قرار داشت. او پس از مطالعه موضع کائوتسکی در این مورد، در «چه باید کرد» عملاً همان نظریات کائوتسکی را بیان کرد:

"ما گفتیم که آگاهی سوسیال دمکراتیک در کارگران اصولاً نمی توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصراً می تواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، برضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانین بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. اما آموزش سوسیالیزم از آن تنوری های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشن فکران تتبع نموده اند. خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیزم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی در زمره روشن فکران بورژوازی بودند."^۲

این جمله کل «گناهی» است که لنین به آن مرتکب شده است!

اما باید در ضمن، توضیح داده شود که استدلال کائوتسکی در طرح این موضوع چه بوده که مورد تأیید لنین جوان نیز قرار گرفته بود. در آن دوره در حزب سوسیال دمکرات آلمان، گرایش راستگرایی وجود داشت که برنامه ارفورت و مارکسیزم را مردود اعلام می کرد. بنیان گذار این مشی راستگرا، «ادوارد برنشتاین» بود. وی

^۲ - چه باید کرد- لنین (مارس ۱۹۰۲)، منتخب آثار به فارسی، جلد اول، صفحات ۲۷۸-۲۷۷.

تحت تأثیر عقاید فابین های بریتانیا و گرایش های چپ طبقه ی متوسط به خصوص "لیبرال های نوین" انگلستان، به تجدید نظر طلبی مارکسیزم دست زد. برنشتاین بر این اعتقاد بود که حزب سوسیال دمکرات آلمان می بایستی حزبی رفرمیستی، با جهت گیری به سوی جلب آراء عمومی، باشد. به نظر وی حزب و اتحادیه های کارگری وابسته به آن، بایستی صرفاً در حرف انقلابی باشند. زیرا که رشد اقتصادی آلمان و تکامل اجتماعی و سیاسی، و در نتیجه ظهور لیبرالیزم طبقه ی متوسط، از یک آشتی طبقاتی بین آن طبقه و طبقه ی کارگر و فراروندین به سوسیالیزم از طریق مسالمت آمیز، حکایت می کند. او اعتقاد داشت که زمان عقاید انقلابی سر آمده و باید در تئوری های مارکسیستی و مارکسیزم تجدید نظر کرد. او جنبش کارگری را مترادف با رفرم (اصلاح طلبی) و انقلاب را مترادف با تئوری، معرفی کرد. او بیان می کرد: "جنبش همه چیز و هدف هیچ" (یعنی امروز رفرم همه چیز است و فردا انقلاب).

در پاسخ به «تئوری» برنشتاین؛ کائوتسکی، نماینده جناح رادیکال حزب؛ نقل قول بالا را بیان کرد؛ مبنی بر این که جنبش کارگری باید تئوری انقلابی داشته باشد و آن تئوری از درون جنبش ظاهر نمی گردد و باید از بیرون توسط "روشن فکران بورژوا" وارد جنبش کارگری گردد.^۳

قابل ذکر است که لنین جوان؛ حتی در اقتباس موضع کائوتسکی (جمله بالا)؛ دو زیرنویس به آن اضافه کرد که ملاحظه انتقادی خود را نسبت به آن جمله کائوتسکی بیان کرد. در زیرنویس اول، لنین می نویسد: "البته این (موضع) به این مفهوم نیست که کارگران هیچ نقشی در ایجاد چنین ایدئولوژی ای ندارند". لنین اضافه می کند که کارگران: "به مثابه تئوریسین های سوسیالیست مانند پرودون و وکلینگز (در این روند)

^۳ - البته به اعتقاد نگارنده این مقاله؛ حتی در آن زمان نیز استدلال های کائوتسکی درست نبوده و تنها واکنشی بود به گرایش راست حزب سوسیال دمکرات آلمان. لنین نیز با نوشتن زیرنویس هایی به «چه باید کرد» احساس خود را به نوشته کائوتسکی نشان داد.

دخالت می‌کنند، به سخن دیگر زمانی که قادر به این کار باشند...". در این زیرنویس
 لنین به وضوح نشان می‌دهد که با پیشنهاد کائوتسکی توافق صددرصد ندارد.
 زیرنویس دوم لنین در مورد «خود انگیخته» بودن عقاید سوسیالیستی است. لنین
 می‌نویسد "معمولاً گفته می‌شود که طبقه کارگر به شکل خود انگیخته به سوی
 سوسیالیسم سوق پیدا می‌کند. این کاملاً صحیح است به این مفهوم که تئوری
 سوسیالیستی بازتاب دهنده نتایج فلاکت طبقه کارگر است... و به این علت کارگران آن
 را به سادگی جذب می‌کنند... طبقه کارگر به شکل خود انگیخته به سوی سوسیالیسم
 سوق پیدا می‌کند؛ اما در عین حال ایندولوژی بورژوازی هم به شکل خود انگیخته خود
 را به مراتب بیشتر بر طبقه کارگر تحمیل می‌کند".

این دو زیرنویس نمایانگر ملاحظات نقادانه لنین جوان بر نظریات کارل کائوتسکی
 در مورد نقش کارگران در کسب آگاهی سوسیالیستی. همان طور که در زیرنویس ها
 نشان داده می‌شود؛ لنین با وجود درک این موضوع که انگیره کائوتسکی، در تقابل
 با نظریات راستگرایانه برنشتاین بوده؛ و با توجه به اعتبار سیاسی کائوتسکی در
 جنبش کمونیستی؛ کماکان نظریات وی را به شکلی ترمیم کرده و منطبق تر به
 وضعیت جنبش کارگری ارائه داد.

لازم به ذکر است که هم در دوره مارکس و هم در بین الملل در سال ۱۹۰۲ گرچه
 شرکت روشن فکران در درون احزاب کارگری و کمونیستی امری اجتناب ناپذیر
 قلمداد می‌شد؛ اما تداوم حضور آنان به مثابه یک امر "خطرناک" ارزیابی می‌شد
 (مارکس و انگلس حضور روشن فکران در درون احزاب کمونیستی را، به ویژه در
 آلمان، بسیار خطرناک توصیف می‌کردند).

لنین نیز در تمام طول حیات سیاسی خود در تمام عرصه های تشکیلاتی از خطر
 نفوذ روشن فکران در حزب، به اعضا و کادرها حزب هشدار می‌داد. از کسانی
 که ادعا می‌کنند لنین خواهان حذف کارگران در درون حزب، و دادن قدرت به
 روشن فکران بوده است؛ می‌خواهیم یک مورد را نشان دهند! درست برعکس تمامی

مقالات در مجموعه آثار لنین مملو از جلوگیری از نفوذ روشن فکران در حزب است. در واقع انشعاب بلشویک ها از منشویک ها در سال ۱۹۰۳ بر سر این بود که منشویک ها می خواستند درهای حزب سوسیال دمکرات را بر روی روشن فکران غیر حزبی باز کنند و لنین ورود آنان به حزب را دشوارتر می کرد. تمامی تهاجم منقدین به نظریه حزب لنین تنها متوجه جزوه «چه باید کرد» است، که یک جوان با کمتر از یک دهه تجربه کار سیاسی آن را نگاشته بود.

اما، باید توجه کرد که جزوه «چه باید کرد» در عین حال خطاب به کسانی بود که تحت عنوان «اکنونیست ها» اصرار داشتند که طبقه کارگر در کل بر اساس مبارزه روزمره اقتصادی و در رودرویی با سرمایه داری "به خودی خود" و به تدریج به آگاهی سوسیالیستی خواهد رسید. این عده خواهان «نهضت صددرصد کارگری» بوده و نقش سازمان انقلابی سیاسی را بیهوده می پنداشتند. در مقابل این قبیل برخوردها، لنین در سال های ۱۹۰۱-۱۹۰۳ به قول خودش «سرترکه» را در جهت مقابل خم کرد و برای خنثی کردن بحث این عده، نظریه خود را به صورت اغراق آمیز طرح کرد. اما حتی در همان نوشته نکته پراهمیت دیگری را نیز مطرح کرد که توجه کافی به آن نشده است. لنین وجه تمایزی بین طبقه کارگر بطور اعم و اخص قائل بود. گرچه بحث وی (و کانوتسکی) در مورد طبقه کارگر به طور اعم صحت داشت، اما، همان بحث در مورد پیشروی طبقه کارگر صدق نمی کرد. لنین در همان دوره در «چه باید کرد؟» چنین توضیح می دهد:

"اغلب می گویند: طبقه کارگر به طور خود به خودی به سوی سوسیالیسم می رود. این نکته از این لحاظ که تئوری سوسیالیستی علل سیه روزی طبقه کارگر را از همه عمیق تر و صحیح تر تعیین می نماید کاملاً حقیقت دارد و به همین جهت هم هست که اگر خود تئوری در مقابل جریان خود به خودی سر

تسلیم فرود نیاورد، اگر این تئوری جریان خود به خودی را تابع خویش گرداند، کارگران به سهولت آن را فرا می‌گیرند...»^۴

مسئله انقلابیون حرفه ای

این ادعا مبنی بر این که لنین خواهان حزبی که توسط روشن فکران حرفه ای ساخته شود کاملاً بی اساس و کذب محض است. این اتهام نیز تنها از «چه باید کرد»، توسط مخالفان استنتاج شده است. در همان زمان به محض این که این اتهام وارد شد، لنین آن را بارها در نوشتجات مردود اعلام کرد.

نکته مهمی که در پیوند با این مبحث باید ذکر کرد؛ مسئله غیر قانونی بودن فعالیت احزاب در روسیه بود. باید توجه کرد که نظریه حزب لنینیستی؛ یک فرمول عام و جهاتشمول برای تمام کشورها و تمام موارد، نبود. بلکه پاسخی بود برای وضعیت سال ۱۹۰۲ در روسیه تزاری. لنین منظورش از "انقلابیون حرفه ای" در وضعیت روسیه این بود که تشکیلاتی به وجود آید که اعضای و فعالان آن ضمن انجام اقدامات کارگری، هر روز توسط پلیس شناسائی و راهی سیبری نشوند. «ضد لنینیست ها» استدلال می‌کنند که منظور لنین از "انقلابیون حرفه ای" این است که او خواهان استخدام روشن فکران تمام وقت برای انجام فعالیت های حزبی بوده است. بدیهی است اگر چنین می بود محققاً این روش به حذف کارگران منجر می شد. اما نظر لنین چنین نبود. سال های پس از نگاشتن چه باید کرد، او به کرات متذکر شد که حزب به اعضای نیاز دارد که بخش عمده (یا تمام) وقت آزاد خود را به امور تشکیلاتی بپردازند. به سخن دیگر "انقلابی حرفه ای" کسی است که فعالیت سیاسی او نقش محوری و مرکزی در زندگی اش داشته باشد. یعنی زندگی روزمره او تابع کار سیاسی اش باشد؛ و نه برعکس. بدیهی است که کار سیاسی برای یک انقلابی نمی تواند یک مشغولیت باشد. مسلماً یک انقلابی حرفه ای مانند هر فرد دیگر در

^۴ - همان جا، صفحه ۲۹۴.

جامعه باید مشغول به کار باشد؛ اما کار و زندگی خصوصی او در مرکز زندگی اش قرار نمی گیرد؛ بلکه کار شخصی او بر محور کار سیاسی اش سازمان می یابد. البته تردیدی نیست که عده ای نیز به شکل تمام وقت در حزب می توانند استخدام گردند. اما این امر می تواند موقتی باشد و شامل حال تمام اعضای حزب گردد و نه تنها یک عده برگزیده و به شکل دائمی.

اما در عین حال، حضور انقلابیون حرفه ای کارگر در حزب از اهمیت بسیار برخوردار است. نخست این که کارگران عضو حزب می توانند وقت بیشتری برای فعالیت حزبی بگذارند و از کار روزمره در کارخانه برای مدتی رها گردند. دوم این که در این فرصت آن ها تعلیمات سیاسی و آموزشی لازم را می بینند و در بازگشت به کارخانه مجهزتر از پیش دخالت سیاسی خواهند کرد.

مرکزیت و هسته های مخفی

در ابتدا باید ذکر کرد که زمانی که لنین در سال ۱۹۰۲ طرح پیشنهادی خود را در «چه باید کرد» ارائه داد، او قصد طرح نظر نوینی را نداشت. حزبی که او مد نظر داشت همانند احزاب بین الملل دوم به ویژه حزب سوسیال دموکرات آلمان به رهبری «آگست بیل» بود. با این تفاوت که این حزب می بایستی در وضعیت غیر قانونی و پلیسی تزاریزم فعالیت داشته باشد.

مخالفان و مدافعان دروغین حزب لنینیستی از مفهوم «سانترالیزم» و «مرکزیت» این برداشت را می کنند که گویا نظر لنین یک پدیده تشکیلاتی ماوراء مرکزیت و یا بورکراتیک بوده است. چنین نبوده است؛ نظر لنین داشتن یک مرکزیت برای سازماندهی فعالیت ها (مانند سایر احزاب موجود) بود. زیرا که در روسیه در سال ۱۹۰۲ حزب سراسری وجود خارجی نداشت. کنگره نخست حزب در روسیه در سال ۱۸۹۸ برگزار شد که به اهداف خود نایل نگشت. جنبش کارگری در روسیه همواره متشکل از هسته ها منزوی کمونیستی؛ و گروه های کارخانه ای جدا از هم بود. در آن

زمان هیچ مرکز فعالیتی یا "حزبی" وجود نداشت. کنگره دوم در سال ۱۹۰۳ قرار بود که به تشکیل چنین حزبی مبادرت کند و جزوه «چه باید کرد» نئین در سال ۱۹۰۲ به این منظور انتشار یافت.

مخالفان حزب لنینیستی بر این اعتقادند که ایجاد «هسته های مخفی» منجر به ایجاد فرقه (سکت) و یا «بورکراسی حزبی» و جدایی از کار توده ای می گردد. بورکراسی زمانی بر جنبش کارگری مسلط شد که حزب های انقلابی کارگری نفوذ بسیار ناچیزی بر جنبش بین المللی کارگری داشتند. در واقع حزب های سوسیال دموکراتیک و سندیکاها کارگری، بورکراسی عمیقی را تکامل دادند. علت آن نیز ساده است. دموکراسی مستلزم شرکت فعال کلیه اعضاء در کلیه سطوح به خصوص در سطح تصمیم گیری- یک سازمان سیاسی است. گشودن درهای حزب به روی «توده ای» از اعضاء غیر فعال که هرگز در رهبری آن شرکت نخواهند کرد، از پیش، انحصار رهبری حزب را در دست اقلیت کوچکی از اعضاء متمرکز می کند. این اکثریت غیر فعال، دقیقاً به همان دلیل که «غیر فعال» هستند، زیر نفوذ ایدئولوژی حاکم در جامعه، یعنی ایدئولوژی بورژوایی (و خرده بورژوایی) قرار می گیرند. حزب های «کارگری» و «دموکراتیک» جوامع سرمایه داری که میلیون ها عضو کارگر دارند توسط عده ای انگشت شمار رهبری می شوند. از آن جایی که انتخابات دموکراتیکی در کار نیست؛ این «رهبران» برای مدت های طولانی در مناصب خود باقی می مانند و عمدتاً به عناصر منحط و فرمیست با اعتقادات خرده بورژوایی تبدیل می شوند.

در مقابل این انحطاط بورکراتیک، نظریه سازماندهی «حزب لنینیستی» تأکید می کند که در حزب صرفاً بایستی اعضاء فعال را پذیرفت و آنان را در کوتاه ترین مدت براساس اصول مارکسیستی آموزش داد. فقط تحت چنین وضعیتی می توان به حداقلی از برابری و کارمشتک در درون حزب انقلابی رسید؛ و صرفاً چنین حزبی قادر به تضمین دموکراسی درونی است. حزبی که متشکل از کارگرانی که "به طور

خودانگیخته به مبارزه برخاسته اند"، قادر است در نهایت کل طبقه کارگر را در وضعیت اعتلای انقلابی برای تسخیر قدرت سازمان دهد. محافظی کوچک کارگری که زیر لوای «کار توده ای» این روابط دمکراتیک درونی را رعایت نمی کنند خود آغشته به انحرافات بورکراتیک می گردند.

در طول تاریخ جنبش کارگری همواره گرایشاتی دیده شده اند که به صورت فرقه (سکت) عمل کرده اند. این روش در مقابل نظریه «کار توده ای»، قرار گرفته است. این دو روش از هم متمایزند: اولی بر اساس یک برنامه و عقاید ویژه شکل می یابد. و دومی بر اساس نقش مستقیم آن در مبارزه طبقاتی. تاریخ جنبش سوسیالیستی عمدتاً بر اساس شکل یابی تشکلات فرقه ای آغاز به کار کرد. تنها تکامل مبارزات کارگری نیاز احزاب توده ای که تمام کارگران را نمایندگی می کرد طرح کرد. مهم ترین تکامل در مقابل اشکال تشیکلاتی فرقه ای تشکیلات بین الملل اول بود. کارل مارکس در شکل دادن جنبش کارگری در تمام اشکال آن در یک سازمان بین المللی سراسری؛ نقش تعیین کننده داشت.

این روش از کار؛ در بین الملل دوم نیز ادامه یافت (با این تفاوت که اتحادیه های کارگری در بین الملل دوم شرکت فعال نداشتند). در فرانسه فرقه های سوسیالیستی تا سال ۱۹۰۵ که «حزب سوسیالیست واحد» شکل گرفت، ادامه یافت. در آلمان فرقه لاسال تا سال ۱۸۷۵ فعال بود. سکت ها در بریتانیا (فدراسیون سوسیال دموکرات که مدعی سوسیالیزم "انقلابی" بود) وجود داشت.

در سال ۱۹۰۲ زمانی که لنین «چه باید کرد» را نگاشت، تفاوت فاحشی بین روسیه و آلمان آن دوران وجود داشت. در آلمان جناح انقلابی حزب سوسیال دموکراسی نقش تعیین کننده در جنبش کارگری داشت. اما در روسیه جناح راست دست بالا را داشت. پیشنهاد لنین در «چه باید کرد» این نبود که باید یک فرقه چپگرا، خارج از جنبش کارگری ساخته شود. تا سال های پیش از انقلاب اکتبر لنین هیچ گاه صحبت از ساختن یک حزب سراسری کمونیستی خاص، به میان نیاورد. "اصول

لنینیزم" به مثابه حزب "آهنین" در واقع پس از انحطاط کمینترن توسط استالینیزم ساخته شد و هیچ ارتباطی به حزب لنینیستی نداشت.

پیشنهاد لنین جوان بر اساس اصول حزب سازی بین المللی ایجاد یک حزبی بود که فعالیت ها را در روسیه اختناق زده دولت تزاری، مرکزیت دهد، اما در عین حال دموکراتیک باشد. دموکراسی در جهت جذب تجارب کارگری به درون حزب و تصمیم گیری دموکراتیک در مورد نحوه ی اجرای آن در جامعه. محققاً لنین خواهان ایجاد یک فرقه نبود. برای نمونه، در تبعید، به جای ایجاد یک فرقه تشکیلاتی خاص، به هیئت تحریریه «ایسکرا» با گرایش متفاوت نظری پیوست. حتی انشعاب «بلشویک»ها و «منشویک»ها تا پیش از جنگ جهانی اول به مفهوم دو جناح در درون یک حزب سوسیال دموکراتیک روسیه تلقی می شد.

حرکت خود به خودی

تقابل "تنوری خود به خودی" با "تنوری سازماندهی حزبی" نیز به درجه ای که مخالفان و مدافعان دروغین حزب لنینیستی ادعا می کنند، نبوده است. هیچ کس (و به ویژه لنین) در جنبش کارگری تردیدی نسبت به جنبش خود به خودی کارگران نداشت. آن چه لنین با آن مخالفت می کرد، برجسته کردن جنبش خود به خودی، به مثابه تنها راه رهایی کارگران بود. این قبیل «بزرگ سازی» های جنبش خود به خودی؛ نقش رهبری کارگران را نادیده گرفته و در نتیجه دامن به بورکراسی کارگری می زند. زیرا در آن صورت رهبری نادیده، ناشناخته شده پشت درهای بسته، به وجود می آمد که به جای کارگران تصمیم اتخاذ می کند. به سخن دیگر این انحراف نقش حزب را کاملاً منتفی دانسته در نتیجه سازماندهی انقلابی را منتفی می کرد.

اکنونیست های روسیه بر این اعتقاد بودند که جنبش کارگری به حزب نیاز نداشته، و همه چیز توسط جنبش خود به خودی کارگری به توفیق و پیروزی نهایی می رسد. لنین با این روش از کار مخالفت می کرد.

لنین پس از چه باید کرد

از دیدگاه لنین کسب آگاهی سوسیالیستی، درون طبقه کارگر (و یا بخشی از آن) امکان پذیر است؛ به شرط این که کارگران تحت تأثیر جریان خود به خودی (و یا رفرمیستی) قرار نگیرند. در واقع اختلاف اساسی لنین با مخالفان خود در حزب سوسیال دمکراسی روسیه بر همین نکته استوار بود.

یکسال پس از انتشار چه باید کرد، در بحث در مورد برنامه‌ی حزب در دومین کنگره‌ی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه بحث در مورد طرح پیشنهادی برنامه‌ی حزب در نشست هشتم کنگره (۲۱ ژوئیه ۱۹۰۳) آغاز شد. در نشست نهم لنین گفت: "...نتیجه گیری کنیم. ما همه حالا می‌دانیم که اکونومیست‌ها ترکه را در یک جهت خم کردند. برای این که ترکه راست شود ضروری بود که آن را به جهت دیگر خم کرد، و این آن چه که من کردم، می‌باشد. من اطمینان دارم که جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه همیشه ترکه‌ای را که از سوی هر نوعی از اپورتونیزم خم شده است را شدیداً راست خواهد کرد، و به این ترتیب ترکه‌ی ما همیشه راست ترین و مناسب ترین خواهد بود."

اما انقلاب ۱۹۰۵، موضع لنین را در مورد این وجه تمایز اساسی و مفهوم نظریه سازماندهی بیشتر صیقل داد. لنین در پیشگفتار مقاله ای تحت عنوان «دوازده سال» در سال ۱۹۰۸ چنین می نویسد:

"پیش شرط اساسی برای موفقیت در استحکام حزب این واقعیت است که طبقه کارگر که برگزیدگاه آن سوسیال دمکراسی را به وجود آورده اند به علت شرایط عینی اقتصادی دارای ظرفیت سازمان یابی ویژه ای است که او را از سایر طبقات جامعه سرمایه داری متمایز می کند. بدون این پیش شرط، سازمان انقلابیون حرفه ای چیزی جز یک بازی، یک ماجراجویی و یک پرچم ساده نخواهد بود و جزوه "چه باید کرد؟" تأیید می کند که سازمان انقلابیون

حرفه ای فقط در پیوند با طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خود انگیزه به

مبارزه برخاسته است معنی دارد"

و ادامه می دهد که: نقایص سازمان هسته های کوچک که بازتاب "مرحله نوپایی و عدم بلوغ جنبش کارگری در یک کشور" محسوب می شود، صرفاً در صورت "گسترش حزب در جهت عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند" برطرف می شود.

به سخن دیگر، تحلیل "یک جانبه" کائوتسکی که لنین در جزوه "چه باید کرد" استفاده کرد؛ در مورد چگونگی انتقال آگاهی سوسیالیستی از بیرون به درون طبقه کارگر، پس از تجربه شکست انقلاب ۱۹۰۵ تکامل یافت، و آن نظریه بر پیوند روشن فکران انقلابی و "طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خود انگیزه به مبارزه برخاسته است" و یا "عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند" تکامل یافت. منظور از "عناصر کارگری" در درون جنبش کارگری نیز همانا رهبران عملی طبقه کارگر هستند. تئوری لنینیستی سازماندهی که بنیاد حزب بلشویک را پی ریزی کرده و پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه را تضمین کرد، در واقع براساس چنین نظریه ای استوار بود و نه نظریات کائوتسکی و یا حتی نظریات مندرج در "چه باید کرد".

م. رازی

دسامبر ۲۰۰۵ - آذر ۱۳۸۴